

## از پرستو تا پر طائوس و از پر طاووس تا پر جیره

نوشته گگی را از نویسنده گگی در خانه جولا گک (تارنما) گگی همی خواندم و در حیرت فرو همی شدم. خواهرکی ناشناخته گگی، قلمکی برهمی داشتی و مشق نویسندگی همی کردی. گاهی از زمین گز همی کردی و گاهی هم به کار آسمان همی پرداختی. درست مگسکی را همی ماندی که در بوتلک رنگی فرو همی شدی و چون تر همی شدی و قدرت پرواز می نداشتی، بر روی کاغذکی در جست و خیز همی شدی و اشکال عجیب و غریبی از خود بجا همی گذاشتی. خواهرک تازه کار ما را (حمیرا) همی نامیدندی و تخلص (اعتمادی) بر وی همی گذاشتندی. و این خواهرک(!؟) ما را مجبور همی کردندی تا همچنان خیزک و جست همی زدی و صفحات سیاه همی کردی. القصه که خواهرک ما، گاهی خواهرک دلسوزی همی شدی و گاهی هم خاله گک پخته فطیری با هزاران پند و اندرز و نصیحت و زمانی هم مشاورکی شدی از جنس مشاورکان بی حد و اندازه و بی کار و بی روزگار و مود روز سردمداران کشور به خاک و خون نشسته و بی در و دروازه ما.

(حمیرا) جان ما که فکر کنم برای بار اول قلمکی در دست همی گرفتندی و ندانستندی نوشته گک شانرا از کجا شروع همی کردی و به کجا ختم، یک خواهر هموطن خود را پیش همی انداختی و بر وی همی تاختی که چرا (افغان اصیل) همی نوشتی و چرا به سایت (افغان-جرمن - آنلاین) همی فرستادی و چرا پرستو همی گفتی و چرا از (آسمان آبی دریا) داد سخن همی دادی و....

(خاله حمیرا جان) اشکال کج و معوج خویش را بعد از یک مقدمه گک چنین ادامه همی دادی: «..... حالادر فضاي انترنت نام پرستوي رنگين بال بنوعي همراي نام نيلاب جان سلام وصل شده که هر جا به گفته خودش در آسماني آبي دريائي خروشان و موج یک پروانه گک سیاه و سفید هم دیده شود، کلیه خواننده گان بیاد نیلاب جان سلام می افتند! البته شک نیست پنجاه سال بعد از وفات اینجانب هم اگر باز هم کدام نویسنده تازه کار بخواهد موهای خود را طلايي رنگ کند و پوستر رنگه خود را به بهانه تبریکی سالگره فلان سایت هندو یا مسلمان یا مجلس ترحیم فلان شاعر فانی یا باقی یا پروگرام ادبی فلان کاننید اکادمیسین فراموش شده در گمنامی بهر جا ارسال بدارد، مردم به سبک و سیاق همان خاکی شاه خواهد گفت: باخبر! باخبر! که اونه پرستوي رنگين بال نيلاب جان سلام باز پرواز کد...»

خواهرک عزیز، حمیرا جان نازنین! در وصل بودن (نام پرستوي رنگين بال) با نام خواهر هموطن من و تو، چه اشکالی تواند بودی؟ چه بهتر همی بودی که نام های قشنگ خواهران هموطن من و تو با همچو نام های با مسمایی وصل و پیوند همی داشتی نه نام های زشتی چون (حزبی)، (زن برادر نجیب)، (تفرقه افکن)، (تبعیض طلب)، (تنگ نظر)، (افغانستانی) و....

اگر...کلیه خوانندگان بیاد نیلاب جان سلام می افتند)، در کجای کار شما مشکل همی بینید؟ شما هم نام هنری تانرا (پر طائوس) همی توانید ماند و یا هم (پر جیره). ما را کاری به زندگی شخصی کسی نبودی و شما (حمیرا جان) هم همی تواندی که زلفکان قلاج اندر قلاج اندر قلاج تانرا سیاه و یا طلائی و یا سرخ و یا هر رنگ دیگری که همی خواستی، رنگ همی زدی و.... شما را چرا حسودی همی آمدی و شکوه و شکایت سر همی دادی؟

اگر خواهر ما تازه کار بودی و یا کهنه کار (درست مثل شما)، (کور شویم خاله جان اگر در (۳۰) سال گذشته نوشته ای از شما خوانده یا دیده باشیم)، عیبش در چه تواند بودی؟ هر کهنه کاری، زمانی تازه کار همی بودی و هر تازه کاری، زمانی کهنه کار همی شدی (درست مثل شما). شما هم همی تواندی نوشته های کاغذ پیچ خویش به هر تار و دو تار و سه تار و تارنمایی که همی خواستی، ارسال همی داشتی، جای شکوه و شکایتی می نبود. تو همی دانستی و نوشته گک و تار نما گک و خار نما گک. خودکت را (خاله جان) نه بهانه ای ضرورت همی بودی و نه هم سالگرد فلان سایتک و تارنما گگی و نه هم مجلس ترحیم نویسنده و شاعری و نه هم به عسک قد و نیم قدکی احتیاج. شما را دوستانی چون (ثریا بهاء) پرچمی معلوم الحال و مفلوکی ارزانی همی باد که ما را از گرفتن نامش ننگ و نفرت همی آید.

دوستی روزکی قصه همی کردی که ثریا جان را ترس بر همی داشته بودی که قلمکش را مبادا دشمنان بی حسابش همی شکستندی و از تفرقه اندازی بازش همی داشتندی. ثریا جان را ترس بی جا همی بودی و بی مورد. قلم را خود شرم همی آمدی و زیر آب و عرق تر همی شدی که در انگشتان تفرقه افگناتی چون وی قرار همی داشتی. هیچ نیازی

به شکستن قلم احساس نشدی، دل قلم در پنجه های تنفر آفرین شان مدت هاست شکسته همی بودی و در عرق خجالت تر همی.

شما خواهر (کهنه کار) ما را چرا واهمه همی پیچاندی که (پرستوی رنگین بال بنوعی همراي نام نیلاب جان سلام وصل شده)؟ با نام قشنگ شما هم زین پس (پر جیره) وصل همی تواند بودی. اگر نوشته گک های بعدی تان همچنان کج و معوج و بی سر و پا و پر از تفرقه و تعصب به روی تارنما گک هایی ظاهر همی گردیدی. (حمیرا جان) در جای دیگر چنین اندرز همی دادی: (خوب حالا کاشکی در همان گرد و نوح کدام زن با تدبیری می بود که نیلاب جان سلام را صدا کرده می گفت: .....) حال که کدام زن با تدبیر، دلسوز و پرسوزی چون شما در (همان گرد و نوح) وجود می نداشتی تا ایشان را نصیحت همی کردی، کاش شما خاله جان به جای نوشته گک تان خود قدم رنجه همی کردی و آنچه دلگ تنگ تان همی خواستی با ایشان دوستانه در میان همی گذاشتی و از چرند نویسی صرف نظر همی کردی. چه خوش همی گفتی شاعری:

ای نویسنده از برای خـــــــدا  
خط نویسی به دیگری فرما  
یا خط خوش نویس که خوانده شود  
یا خردت همسره نوشته بیا

نقش های کج و معوج و بی سر و پای همچنان ادامه همی داشتی و در جای دیگر همی آمدی: « دو خانم مبارز و نویسنده هر یک محترمه ثریا جان بها و نادیه جان فضل که هر دو داراي سوابق انکار ناپذیر مبارزه ضد استعماري و ضد فاشیزم قبیله و ضد بنیاد گرایی مردسالارانه می باشند، باندازه وزن نیلاب جان سلام کتاب و مقاله و شعر و ترجمه نوشته اند. آنها هر دو بر علاوه اینکه بر لسان های انگلیسی فرانسوی و آلمانی مسلط می باشند داراي موقف فرهنگی تثبیت شده در جامعه روشنفکری و هم چنان صاحب هویت مستقل علمی و داراي چندین جلد کتابهای چاپ شده می باشند. این دو خانم خبره و آگاه که مرجع و مراد بسیاری از وسایل ارتباط جمعی به سطره ایران، افغانستان، ایران و فرانسه می باشند قطعاً نمی شود که آنها را با نیلاب جان سلام مقایسه کرد که تعداد مقاله های تخیلی، تقلیدی، تقریظی، سرقتی، اقتباسی، کش رفته گی و امانتی اش در مجموع به تعداد انگشت های یک دست هم نمی رسد. » . ای وای بر ما بیخبران که از وجود نابغه های زمان خویش بی خبر همی بودمی. و جای شکرش باقی همی بودی که حفیظ الله امین به اسفل السفالین رهسپار همی شدی، ورنه بالشتکی بر رویک های نازنین شان همی گذاشتی و فشار همی دادی و....

خواهرک گل! (نابغه شرق) شما نیز چندین جلد کتابک همی نوشتی، ترجمه گک هایی نیز همیداشتی و علاوه از لسانهای پشتو و دری به انگلیسی و روسی هم آشنائی همیداشتی و همی گفتی (د خلکو زور د خدای زور دی) ولی منظور آن نابغه از (خلق)، فقط و فقط اعضای حزب (خلق) و حتی نه هم (پرچم) همی بودی و الا غیر آن (نابغه شرق) را سر نوشت چنان همی بودی و ترسم نابغه های غرب نشین شما را نیز سر نوشت چنان رقم نخورده باشدی. آخر نابغه کشی را شاکرد وفا دار اساس همی گذاشتی و ترسم نابغه های شما هم در خطر بالشت کشی می نبودی. خواهر خوانده گک های نابغه شما (ثریا جان و نادیه جان) را که به چندین لسان آشنائی همی داشتندی و چندین جلد کتابک همی نوشتندی و هر کدام خبره و آگاه (مرجع و مراد بسیاری از وسایل ارتباط جمعی به سطره ایران، افغانستان، ایران و فرانسه ..... ) همی بودندی، چگونه امکان آن بودی که با یک دختر (اصیل افغان) مقایسه همی کردندی؟ آخر (ایران، افغانستان، ایران و فرانسه ...) و شاید هم ایران و آلمان و روسیه و ایران و....، چندین کشور همی بودی و هر یک لسان و زبان جدا همی داشتی و با هر کشوری که ذکر خیر شان همی رفتی، ذکر خیر ایران، ضرور همی نمودی که ما از حکمت آن عاجز همی بودمی. آخر نوکری ایران هم حد و مرزی داشتی. (قطعاً نمی شود که آنها را با نیلاب جان سلام مقایسه کرد که تعداد مقاله های تخیلی، تقلیدی، تقریظی، سرقتی، اقتباسی، کش رفته گی و امانتی اش در مجموع به تعداد انگشت های یک دست هم نمی رسد) ای وای بر ما که تا هنوز که هنوز است از انواع مقاله های متذکر بی خبر همی بودی و متخصصی ما را در زمینه روشنی همی انداختی و ما را از تاریکی بدر همی نمودی. اما نه دانستمی که از که تشکر باید همی کردی. از متخصص، محقق و پژوهشگر تازه کار باید ابراز سپاس همی شدی یا از خواهر خوانده گک های خبره و آگاه و (مرجع و مراد بسیاری از وسایل ارتباط جمعی) شان که در زمینه تخصص چندین و چند ساله همی داشتندی؟

اگر تعداد مقاله های (تخیلی، تقلیدی، تقریظی، سرقتی، اقتباسی، کش رفته گی و امانتی) خواهر ما به مثل مقاله های خواهر خوانده گک های شما، از تعداد انگشتان یک دست فرا تر همی رفتندی و در چاکری ایران و ایران پرستی و دشمنی با افغان و افغانستان سر آمد روزگار همی بودی، در آنصورت خواهر ما هم خواهر خوانده جاناجانی شما همی بودی و نابغه و آگاه و خبره و چند چیزک دیگر هم و.... و اما چه خوب شد که چنان می نبودی. آورده اند روزی از روزگار کسی به دیدار سقراط حکیم نائل همی شدی و برایش همی گفتی فلان شخص ذکر خیر شما همی کردی و توصیف شما همی گفتی. حکیم را اشک در چشمان جاری همی گردیدی. آن کس همی پرسیدی که

یا حکیم من گفتم ذکر خیر شما همی کردی ، علت گریه شما در چه تواند بودی ؟ حکیم همی گفتی که من در حیرتم چه عمل ناصوابی از من سر زده باشد که سبب تمجید چنان شخصی بوده باشد. حال اگر حمیرا جان یا نادیه جان یا ثریا جان لب به توصیف خواهر ما همی گشودند ، جای بس تاسف همی بودی و قابل گریه . ولی و اما جای شکرش باقی همی بودی که چنان می نشدی و....

از خاله و خاله بازی های شما که بگذریم (خاله جان ) ، شما هم افغان اصیل همی توانید بود ( هر آن کس که به منافع افغانستان و مردم شریف و نجیب و با وقار افغانستان عاشقانه می اندیشد و در راه اعتلای کشور و مردمش صادقانه و شرافتمندانه گام میگذارد و هر آن کس که منافع والای افغانستان را بالاتر از منافع شخصی ، گروهی ، حزبی و قومی خود میداند ، افغان اصیل است .) شما و خواهر خوانده گک های نابغه دوران تان که با (افغان اصیل) بودن سر دشمنی همی دارید ، به خودتان مربوط همی شود و بگفته مشهور

### هر گل که میزنی به سر خویش میزنی

با وجود تمام "خاله گکاتی" های خاله حمیرا ، ما پوست این خاله در ظاهر "تازه کار" و در واقع "کارکشته" را در چرمگری های "تارگاههای بدنام" و "تارنما های بی اصل و نسب" همی شناسیم و نیک همی دانیم که "خاله حمیرای پر جیره" همان کسی همی باشد که وقت و نا وقت و گاه و بیگاه خود را مگس هر دوغ همی سازد و با نامهای دروغین و مستعار - به مانند همین "خاله حمیرای پر جیره" - از زیر چادری دلاق با هزار چهره ، جلوه همی فرورد و هی هی و هیهات که خود نمیداند که خلق خدا از طرز خرامش با وی آشنایی پارینه همی دارند و به صد لباس ظاهر شدن و به هزار خرام نخره کردنش سودی نداشتی که حکماء از قدیم ها گفته اند :

به هر رنگی که خواهی جامه میپوش      من از طرز خرامت می شناسم

خاله "حمیرای پر جیره" زنده و صحبت باقی!